

"چپ کردستانی" و معضل تمایز از راست

یوسف صفاری
Yosef.saffari@gmail.com

نشریه دانشجویی اخگر، شماره 4
خرداد 1386

«واسازی توهم "ابدیت راست"» عنوان مقاله‌ای است که توسط فواد حبیبی در شماره اول نشریه «هه‌ژان» به چاپ رسیده است. این مقاله انتقاد از نوشته دیگری است که علیه جریانات و تفکر چپ نوشته شده است. تلاش مقاله «واسازی...» در راستای دفاع از نحله‌ای از چپ در کردستان است که در تقابل با دو جریان راست ناسیونالیستی و چپ مارکسیستی و کمونیستی قرار می‌گیرد. نویسنده این مقاله این نحله از چپ را «چپ کردستانی» می‌نامد و در سراسر مقاله سعی دارد نقاط تمایز این چپ را با چپ کمونیست و مارکسیست نشان دهد. اما این چه نوع چپی است؟ در ادامه این مطلب با اشاره به مقاله یادشده به مختصات چپ کردستانی می‌پردازم. هدف از این نوشته روشن ساختن این واقعیت است که چنین چپی در عمل در کنار نیروهای راست قرار می‌گیرد و بدون این که طرح تازه‌ای برای حل مساله اصلی‌اش، که رفع ستم ملی است، ارائه دهد علیرغم تبری جستنش از ناسیونالیسم، با دنباله روی از طرح و برنامه ناسیونالیست‌ها عملاً خود نیز به بخشی از ناسیونالیسم جامعه کردستان خواهد بود.

نویسنده مقاله «واسازی توهم "ابدیت راست"» فواد حبیبی، از استعاره «پایان ایدئولوژی» شروع می‌کند، و این که این استعاره آنقدر تکرار شده است که از سربال‌های جدی و کمدی صدا و سیما بیشتر حالش را به هم میزند. او ادعای تونی بلر مبنی بر مرگ شکاف راست/چپ را " تکرار همان شعارهای و ژست‌های نتولیرالیسم، با چهره‌ای دیگر" می‌داند و این همه را " تلاش‌های گفتمان راست‌گرایی، تا نشان دهد که هژمونی، طبیعی شدگی و ابدیت، قله‌ای است که از سوی راست به تسخیر درآمده و دیگر تقابل چپ/راست واجد هیچ معنای سیاسی‌ای نیست". او می‌گوید سرمایه‌داری و تمامیت طلبی‌اش را تئوریزه کرده‌اند و گفتمان راست حول باور مرگ همیشگی چپ مفصل‌بندی شده است. این توهم راست، ابعاد جهانی دارد و دامنه آن به نیروهای سیاسی کردستان هم کشیده شده است. توهمی که ضعف چپ را به غلط و زیرکانه پیروزی مطلق و ابدی راست‌گرایی اعلام می‌کند.

مقاله با نقد مواضع راست‌روانه نشریه دانشجویی «ولات» علیه آرمان‌ها و اندیشه چپ وبا مینیاتوری خواندن آن مواضع، توقع خواندن نوشته‌ای با محتوای چپ را در خواننده ایجاد می‌کند. اما بلافاصله با حملات ضد مارکسیستی و اتهاماتی که به نیروهای چپ وارد می‌کند و با قرارگرفتن در کنار ناسیونالیسم، این توقع رنگ می‌بازد. او در راستای همدلی با نویسنده مقاله مورد نقدش حمله‌اش را به نشریه خاک تایید می‌کند و برای ربودن گوی سبقت از او سابقه کار ضد کمونیستی‌اش را ارائه می‌دهد و به مقاله‌ای که در نشریه «سنور» نوشته اشاره می‌کند. از سرعصبانیت نشریه خاک را به حمله به ملت کرد، و نه ناسیونالیسم، متهم می‌کند. مارکسیسم و کمونیسم را مسلکی می‌خواند که پیروانش، تا زمانی که جمعیت‌شان اندک است، باید از کنارشان گذشت و به " کانون بحث‌های اصلی و جدی جهان اطراف خویش" پرداخت، چون کمتر آزار و اذیتی را باعث می‌شوند. اما معلوم

نیست چرا اولین شماره نشریه‌های‌شان را، هریار به ویژه‌نامه ضد چپ و ضد مارکسیسم اختصاص می‌دهند و معلوم نیست چرا "کانون بحث‌های اصلی و جدی" آنها مقابله با چپ است. و برای ما روشن نیست که این جمعیت « اندک » چرا تا این حد نگران و عصبانی‌شان کرده است.

نویسنده با ارائه سابقه کار و نقطه نظراتش خوانندگان ناسیونالیست را فرامی‌خواند که اندکی حوصله کنند و به او فرصت دهند تا ثابت کند که چپ کردستانی مورد نظر او چندان تفاوتی با ناسیونالیسم ندارد. متعاقباً از این که نوشتار نشریه «ولات» به کلیت اندیشه و جریان چپ تاخته و حاصل چپ و به ویژه چپ ایران را سراسر فاجعه، خیانت و ضدیت با مردم دانسته گله می‌کند و تذکر می‌دهد که اگر تحلیل و راه حل کمونیست‌ها و شونیست‌ها در رابطه با ستم ملی یکی است، اما چپ‌های ضد کمونیست خوبی هم وجود دارند که به نمادها و ارزش‌های ملی باور دارند و تحلیل‌ها و راه‌حل‌های‌شان در رابطه با ستم ملی با راه حل و تحلیل ناسیونالیست‌ها و قوم‌گراها تفاوتی ندارد. و باز برای اطمینان خاطر مخاطبان ناسیونالیستش آنها را به مقاله « وقتی انترناسیونالیست‌ها خادم "خاک" ایران می‌شوند» در همان شماره نشریه «هه‌ژان» ارجاع می‌دهد. لب کلام مقاله فوق، صرف نظارت‌ها و نقل و نبات ضد کمونیستی آن دو نکته است. یکی این که ستم ملی‌ای که بر کردها اعمال می‌شود نه از جانب دولت‌ها و حاکمیت، بلکه از سوی مردم فارس، ترک و عرب اعمال است. و نکته دیگر این که هر نیروی سیاسی‌ای که با فدرالیسم قومی و الگوی عراقی «رهایی» ملت کرد موافق نباشد، نه تنها در کنار شونیست‌ها قرار می‌گیرد بلکه خود نیز شونیست است. استناد به این دو نکته که به شکلی ناشیانه تئوریزه شده‌اند، تنها می‌تواند دل مخاطبان ناسیونالیست فواد حبیبی را شاد کند، و الا هر کسی که الفبای سیاست را بداند در نادرست بودن این احکام تردیدی نمی‌کند.

تمام استدلال این نوشته درمقابل مقاله مورد نقدش حول محور کذایی بودن عینیت راست و محدود نبودن چپ به چپ مارکسیستی می‌چرخد. نویسنده زیر بار ادعای پایان ایدئولوژی نمی‌رود اما با تکرار مکرر اصطلاح « پسامارکسیسم» پایان کمونیسم و مارکسیسم را قطعی و محرز می‌داند. عصر پسامارکسیستی‌ای که او معرفی می‌کند عرصه جدال و کشمکش ابدی راست و چپ مورد نظر اوست. عرصه سیاست در این عصر جایگاه دست به دست شدن موفقیت هژمونیک این نیروهاست و اصلاً قرار نیست این بازی طناب کشی، که چپ در راستای تعمیق دموکراسی یک سرطناب، و راست هم در راستای ناسیونالیسم و نئولیبرالیسم سوی دیگر آن را می‌کشند، به هم بخورد و به پایان برسد. نظام اجتماعی تغییر اساسی نمی‌کند، چپ و راست در این بازی شکست نمی‌خورند، تنها هژمونی‌شان را از دست می‌دهند، دستاوردهایشان را از دست می‌دهند و محتملاً در دور آتی پس می‌گیرند. چیزی که دست نخورده باقی می‌ماند شرایط بازی است. در اینجا ابدیت راست جای خود را به ابدیت بازی سیاست می‌دهد و تمام آن افسانه‌هایی که در باب پایان تاریخ، پایان ایدئولوژی سرهم بندی شده بود، به شکل دیگری و درست با همان محتوا، این بار از زبان یک نیروی به اصطلاح چپ سرازیر می‌شود. نیرویی که قواعد بازی را می‌داند و رعایت می‌کند.

بستراقصادی این کشمکش ابدی سیاسی، سرمایه‌داری، تولید کالایی، بهره‌کشی و کارمزدی است. بنابراین به زعم او، در عصر پسامارکسیسم، هرگونه تغییر سیاسی و اجتماعی موجودیت این عناصر را به خطر نمی‌اندازد. و از دید او، دم زدن از مبارزه طبقاتی، پایان استثمار، شکست سرمایه و ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی مصداق همان اوارد مقدسی هستند که مارکسیست‌ها و مومنان مسلک کمونیستی " بی کمترین غمی درباب گذر ایام و تغییر احوال معادلات سیاسی، اجتماعی" به حفظ و تکرار آنها می‌پردازند. او در مقاله « در باب اصحاب خاک» در شماره اول نشریه « سنور» می‌نویسد:

" پس از بیش از 150 سال از نگارش مانیفیست کمونیست ما شاهد خیزش و زوال چندین و چند نظام کمونیستی بوده‌ایم در حالی که سرمایه‌داری برخلاف پیش‌بینی‌های مارکس و پیروان بعدیش علیرغم تضادها و بحرانهایش همچنان به حیات رو به رشد خویش ادامه می‌دهد. بدین‌سان کمونیسم و مارکسیسم به واقع خیال‌بافانه‌ترین جنبش فکری است که

علیرغم شکست‌های مکرر خوش‌باورانه از آینده روشن و درخشان کمونیستی دم می‌زند و هر از گاهی فرا رسیدن لحظه‌ی بحرانی سرمایه‌داری را اعلام می‌کند و این کار را چندین دهه است که به صورت خستگی‌ناپذیری به انجام می‌رساند."

با این اوصاف چپ کردستانی افق سوسیالیستی ندارد و آنگونه که فواد حبیبی می‌گوید پروژه این نوع چپ تعمیق دموکراسی، برابری طلبی، حقوق زنان، حقوق بشر و رفاه اجتماعی است. اما بیان این شعارها کسی را در ردیف چپ قرار نمی‌دهد. چپ سوسیال دموکرات اروپایی که اهدافی مشابه این اهداف را دنبال می‌کرد موفقیتش را در دوران پس از جنگ، از نظر سیاسی مدیون یک جنبش کارگری قدرتمند و سراسری، و از نظر اقتصادی نیز مدیون یک سیکل رونق اقتصاد ملی بود. جنبش کارگری و «خطر سوسیالیسم» از جانب کارگران سرمایه‌داری را وادار می‌کرد به خواسته‌های رفاهی جامعه توجه کنند و سیکل رونق اقتصاد ملی نیز امکان اقتصادی این امر را از طریق اخذ مالیات برای دولت سوسیال دموکرات یا همان دولت رفاه فراهم می‌کرد. امروزه سوسیال دموکراسی هم پشتوانه کارگری و هم پشتوانه اقتصادی‌اش را از دست داده است و همانطور که خود فواد حبیبی آگاه است این نیرو عملاً به دنباله‌رو سیاست‌های نئولیبرالیستی تبدیل شده است و نماینده سیاسی‌اش، تونی بلر، مجبور می‌شود از مرگ شکاف چپ/راست سخن بگوید و مورد تمسخر فواد حبیبی قرار گیرد. اما باید دید چپ کردستانی که مدعی است مرگ شکاف چپ/راست و استیلا نئولیبرالیسم را نمی‌پذیرد، با کدام استراتژی غیر لیبرال می‌خواهد رفاه را برای مردم کرد به ارمغان بیاورد. چپ کردستانی که از ذکر نام جنبش کارگری در لیست عرصه‌های کاری‌اش واهمه دارد، بدون پشتوانه جنبش کارگری و در شرایط عقب ماندگی اقتصادی جامعه‌اش و بدون دست بردن به تغییر بنیادهای اقتصادی با کدام استراتژی می‌خواهد به رفاه اقتصادی دست پیدا کند. سکوت این مقاله در برابر مسایل اقتصادی نشان می‌دهد که اصولاً این نحله چپ هیچ راه حل و برنامه مشخص اقتصادی که با آن تمایز خود را با اقتصاد نئولیبرال مورد نقدش روشن کند ندارد. بنابراین مجبور است چپ بودنش را در عرصه سیاست تعریف کند و از همان ابتدای کار مرگ شکاف چپ/راست را در زمینه اقتصاد بپذیرد، اما چون در ابتدای کار رد ادعای مرگ این شکاف را پیش فرض گرفته است، مجبور می‌شود پذیرش این مساله را با سکوت برگزار کند. ما در ادامه نشان خواهیم داد که چپ کردستانی در عرصه سیاست هم کاملاً راست عمل می‌کند و ادعای چپ بودنش در این عرصه هم بیشتر به ناخرسندی از نیروهای راست ناسیونالیست کردستان مربوط می‌شود تا به ماهیت چپ آن.

تلاش برای آزادی‌های دموکراتیک و حرکت در راستای جنبش‌های برابری طلبانه (جنبش کارگری، جنبش زنان و جنبش رفع ستم ملی) عرصه‌هایی هستند که چپ امروزی و مدرن جامعه به آنها می‌پردازد. برخلاف چپ سنتی جهان سومی که عمده و اساسی خواندن تقابل خلق و امپریالیسم او را از اهمیت دادن به آزادی‌های دموکراتیک و مطالبات زنان و کودکان بازمی‌داشت، و جنبش کارگری را در راستای سیاست‌های خلقی‌اش و نه امر مبارزه طبقاتی به کار می‌گرفت، چپ امروزی استراتژی‌اش را در پیشبرد مبارزات جنبش‌های اجتماعی و در بطن مبارزات آنها تعقیب می‌کند. چپ کردستانی اگر قرار بود با برنامه و استراتژی چپ در این عرصه‌ها فعالیت کند، اینگونه مورد نقد ما قرار نمی‌گرفت. اما چپ کردستانی مورد نظر فواد حبیبی به شکلی کاملاً آشکار تکرار همان حرف‌ها و شعارهایی است که سال‌ها از زبان ناسیونالیست‌های کرد شنیده‌ایم. او حتی از گنجاندن صورتی جنبش کارگری در لیست عرصه‌های کاری‌اش امتناع کرده است. انکار جنبش کارگری و انکار وجود کارگر و اساساً روابط تولیدی مبتنی بر رابطه کار و سرمایه از مشخصات ناسیونالیسم کرد است. برای چپ کردستانی قرار است "شکاف و آنتاگونیسم ستم ملی" در اولویت باشد و به این ترتیب جنبش زنان و حقوق کودک نیز در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند.

اولویت دادن به ستم ملی مشخصه تمامی جریان‌های سنتی ناسیونالیست کرد بوده است. اولویت مساله ملی برای ناسیونالیست‌های کرد همیشه به معنای موکول کردن دیگر مسائل به فرادای حل مساله ملی و دلیلی برای دشمنی با نیروهای چپ آن جامعه بوده، که پاسخ به مسائل کارگری و مسائل زنان را بخش تعطیل‌ناپذیر برنامه عمل خود قرار داده‌اند. مبارزه با

فرهنگ مردسالار و عقب مانده همیشه مورد غفلت قرار گرفته درست به این دلیل که ممکن است میان صفوف ملت برای حل مساله ملی شکاف ایجاد کند. نمونه روشن این قضیه سکوت احزاب حاکم کردستان عراق در برابر قتل‌های ناموسی است که آخرین مورد آن قتل فجیع دختری به نام «دعا» در مقابل چشمان نظاره‌گر پلیس و در چند قدمی مقر اتحاد میهنی کردستان صورت گرفت. بنا به اماره‌ی که نجیبه احمد یکی از نویسندگان و فعالان زن در کردستان عراق ارائه می‌دهد، تعداد قتل‌های ناموسی در آن منطقه، در دوران حاکمیت دو حزب کرد بیشتر از قربانیان فاجعه حلبچه بوده است، اما مسئولین این منطقه به بهانه پرداختن به مسائل مهم‌تر ملی از پاسخ‌گویی سرباز می‌زنند. ناتوانی چپ کردستانی در ارائه مدلی از فعالیت سیاسی که پاسخ به مسائل همه جنبش‌های اجتماعی دموکراتیک و برابری طلب بدون اولویت بندی آنها در دستور کارش باشد، از ماهیت ناسیونالیستی و شباهت محرز این نوع چپ به ناسیونالیسم کرد حکایت دارد. این تنها جنبش سوسیالیستی است که همزمان تحقق آزادی‌های دموکراتیک، رهایی زنان و رفع ستم ملی و ارتقای جنبش کارگری برای نیل به اهدافش ضروری است.

فواد حبیبی در معرفی اولویت اولش از اصطلاح «آنتاگونیسم» استفاده می‌کند، یعنی تضاد و خصومت آشتی ناپذیر، معلوم نیست استفاده از این اصطلاح نتیجه یک اشتباه است که حاصل "تحمل رنج اندیشیدن"، یعنی همان موهبتی که قرار بود چپ‌های کردستانی برخلاف کمونیست‌ها و اصحاب خاک از آن بهره‌مند باشند، است، یا این که این ترم مشخص، عامدانه به کار برده شده است. ما امیدواریم که این فقط یک اشتباه باشد. اما اگر عامدانه به کار گرفته شده باشد ما را به نتیجه جالب توجهی می‌رساند. بیایید با هم اولویت دادن به تضاد آشتی ناپذیر ستم ملی را در کنار دو حکم مقاله « وقتی انترناسیونالیست‌ها خادم "خاک" ایران می‌شوند» بگذاریم تا ببینیم چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود.

1- ملت‌های فارس، ترک، و عرب منطقه و نه ساختار سیستم سیاسی این کشورها عاملان ستم ملی بر کردها هستند. 2- هرگونه راه حلی برای ستم ملی غیر از فدرالیسم قومی به معنای شوینیسیم است. 3- اولویت سیاسی و عملی چپ کردستانی پرداختن به تضاد آشتی ناپذیر ستم ملی است. حال سوال این است که آیا این سه گزاره در کنار هم منظره جنگ‌های قومی قبیله‌ای افغانستان و عراق را به یادمان نمی‌آورد؟ اما بهتر است برای روشن شدن مطلب یکی از روش‌های تعمیق دموکراسی مورد تأیید آقای فواد حبیبی را با نقل قولی از خود او در نوشته‌ای به نام « پایان حذف، تداوم دپالوگ» که در نشریه «سنور» شماره 3 به چاپ رسیده به قضاوت خوانندگان بگذاریم.

"پرواضح است که به صورت تئوریک دخالت نظامی هر کشوری در کشور دیگر عملی غیر قابل دفاع و نادرست است. بدیهی بودن این اصل همانند آن است که ضرب و شتم و کشتن انسانی را محکوم کنیم. اما مانند همه‌ی پدیده‌های دیگر اجتماعی مسئله به راحتی بحث‌های تئوریک و روی کاغذ نیست. همانقدر که هیچکدام از ما برای از پای درآمدن جانی دیوانه‌ای که افراد بسیاری را به قتل رسانده است در طول درگیری با پلیس ناراحت نمی‌شویم قطعاً دخالت‌های نظامی چون دخالت در دارفور سودان (1993)، کردستان عراق (1991)، بوسنی و هرزگوین (1994)، کوزوو (1999) و ... درست و بجا می‌دانیم. تأیید این حوادث به دو دلیل مهم از سوی ما انجام می‌گیرد. الف) نجات جان انسان‌های بی‌گناه که در معرض مرگ حتمی‌اند (غالباً در سطح ژنو ساید) ب) نتایج انسانی و اخلاقی این دخالت‌ها که منجر به رفع ظلم و ستم متجاوز و احقاق حقوق جامعه مورد تعرض می‌باشد. براین اساس علیرغم اصل کلی مزبور هر انسان اومانیست و آزادیخواهی نجات مردم افغانستان و عراق را از زیر یوغ حکامی چون طالبان و رژیم بعث درست و قابل ارج می‌داند. ... تغییر نظام خلافت اسلامی در افغانستان به یک سیستم جمهوری پلورالیستی و دموکراتیک و تغییر رژیم بعث سوسیالیستی به جمهوری فدرال دموکرات عراق برای هر کس که آشنا به حوزه علوم سیاسی باشد، تغییراتی بنیادین و اساسی می‌باشد"

تعجب نکنید این نقل قول از خود فواد حبیبی است. همان کسی که از ژست‌های نتولیرال تونی بلر اظهار انزجار می‌کرد. لابد تصور می‌کند که حمله به افغانستان و عراق و بوسنی

هرزگوبین از سر مهربانی جرج بوش و تونی بلر است و هیچ دخلی به نئولیبرالیسم ندارد یا این که این چپ کردستانی ما با خود نئولیبرالیسم مشکلی ندارد و تنها ژست‌های نئولیبرالیستی حالش را به هم می‌زند. این همان چپ کردستانی است که با زبانی روشن و گویا یکی از روش‌ها و الگوهای تعمیق دموکراسی‌اش را به ما گوشزد می‌کند. اومانیسیم و آزادی‌خواهی این جریان هرگونه لشکرکشی به کشورهای غیر دموکراتیک را نجات جان مردم توسط پلیس‌های مهربانی مانند آمریکا و ناتو ارزیابی می‌کند و ارج می‌نهد. نظام تقسیم عشیره‌ای قدرت میان جنگ‌سالاران و جنایت‌کاران جنگی در افغانستان را، جمهوری پلورالیستی دموکراتیک می‌خواند و حمام خونی که در عراق به راه افتاده است نظام فدراتیو دموکراتیک مورد نظرش است. توجه کردن قضایی شدن مردم در عراق و افغانستان و دارفور آنهم با اومانیسیم و آزادی‌خواهی شرم آور است. اما تعجیبی ندارد تاریخا این مثنی دائمی نیروهای ناسیونالیست کرد بوده است که همیشه در شکاف و اختلافات میان کشورهای منطقه لانه می‌کنند و همیشه افق سیاسی‌شان را به روابط بین‌الملل گره می‌زنند. و همیشه مترصدند که از اهرم زور و قدرت کشوری خارجی برای اهداف سیاسی خود استفاده ببرند. زمانی شوروی سایه سرشان بود و اکنون آمریکا.

چپ کردستانی آقای جبیبی ممکن است کمی مدرن‌تر از ناسیونالیسم سنتی کرد باشد، اما این دو، چنان به هم شبیه‌اند که بازشناسی‌شان از هم کارآسانی نیست. چپ کردستانی نه در ارائه راه حل ستم ملی، نه در موضع‌گیری‌های سیاسی بین‌المللی، نه در برخورد با چپ مارکسیست و جنبش کارگری و نه در باورش به نمادها و ارزش‌های ملی تفاوتی با ناسیونالیسم کرد از خود نشان نداده است، و معلوم نیست با چه معیاری باید آن را چپ بنامیم. این نوع چپ قبل از هر چیز باید با "تحمل رنج اندیشیدن" راهی برای تمایز خود از راست بیابد. به امید آن روز!

تمام نقل قول‌ها و عبارات داخل گیومه که منبع آنها ذکر نشده از مقاله « واسازی توهم » ابدیت راست است.